

زندگی می‌کرد. عیسی از ایشان پرسید: «آیا ایمان دارید که می‌توانم چشمان شما را باز کنم؟» گفتند: «بلی آقا، ایمان داریم.»

^{۲۹} پس او دست بر چشمان ایشان گذاشت و گفت: «چون ایمان دارید، پس شفا بیابید!»

^{۳۰} ناگهان چشمان ایشان باز شد و توانستند ببینند. عیسی با تأکید به ایشان فرمود تا در این مورد به کسی چیزی نگویند. ^{۳۱} اما به محض اینکه از خانه بیرون رفتند، به هر که رسیدند ماجرا را بازگو کردند.

^{۳۲} وقتی از آنجا خارج می‌شدند، عیسی با مردی روبرو شد که بخاطر روح ناپاک کسی که در او بود، نمی‌توانست تکلم کند. ^{۳۳} پس عیسی آن روح ناپاک را از او اخراج کرد، و زبان او فوراً باز شد. همه مردم غرق حیرت شدند و گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.»

^{۳۴} اما روحانیون گفتند: «او به این دلیل می‌تواند ارواح ناپاک را از وجود مردم بیرون کند که رئیس ارواح ناپاک یعنی شیطان در وجود اوست.»

^{۳۵} در آن زمان، عیسی به تمام شهرها و دهات آن منطقه رفته، در عبادتگاه‌های یهود تعلیم می‌داد و برقراری ملکوت خداوند را به مردم اعلام می‌کرد؛ او هر جا می‌رفت، امراض مردم را شفا می‌بخشید. ^{۳۶} دل او بشدت برای مردم می‌سوخت، زیرا مشکلات فراوان داشتند و نمی‌دانستند به کجا بروند و از چه کسی کمک بخواهند. آنها مانند گوسفندانی بی‌چوپان بودند. ^{۳۷} عیسی به شاگردانش گفت: «محصول زیاد است، اما کارگر کم.» ^{۳۸} پس از صاحب محصول تقاضا کنید تا برای جمع‌آوری محصول، کارگران بیشتری بکار گیرد.»

دوازده شاگرد عیسی

◆ **۱۰** آنگاه عیسی دوازده شاگرد خود را نزد خود فرا خواند و به ایشان قدرت داد تا ارواح ناپاک را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا دهند. این است نامهای آن دوازده شاگرد: شمعون (معروف به پطرس)، اندریاس (برادر پطرس)، یعقوب (پسر زیدی)، یوحنا (برادر یعقوب)، ^۲ فیلیپ، برتولما،

بگیرند؟ ولی یک روز خواهد آمد که من از نزد دوستانم خواهم رفت. آن زمان، وقت روزه گرفتن است.

^{۱۶} «هیچیک از شما به لباس پوشیده، پارچه نو وصله نمی‌کند، زیرا وصله، لباس را پاره می‌کند و سوراخ، گشادتر می‌شود. ^{۱۷} و یا کسی شراب را در مشک کهنه نمی‌ریزد، چون در اثر فشار شراب، مشک پاره می‌شود؛ هم مشک از بین می‌رود و هم شراب ضایع می‌شود. شراب تازه را باید در مشک تازه ریخت، تا هم شراب سالم بماند، هم مشک.»

عیسی دختری را زنده می‌کند

^{۱۸} هنوز سخن عیسی تمام نشده بود که سرپرست عبادتگاه آن محل سر رسید و او را پرستش کرد و گفت: «دخترم همین الان فوت کرد. ولی استدعا دارم بیایید و دستان را بر او بگذارید تا زنده شود.»

^{۱۹} پس عیسی و شاگردانش بسوی خانه او براه افتادند. ^{۲۰} در این وقت، زنی که دوازده سال از خونریزی داخلی رنج می‌برد، از پشت سر عیسی آمد و به گوشه ردای او دست زد؛ ^{۲۱} چون با خود فکر کرده بود که اگر چنین کند، بهبود خواهد یافت.

^{۲۲} عیسی برگشت و به او فرمود: «دخترم، غصه نخور! ایمانت باعث شفایت شده! آن زن همان لحظه بهبود یافت.»

^{۲۳} وقتی عیسی به خانه سرپرست عبادتگاه رسید و با گروه نوحه‌خوانها و مردم مضطرب روبرو شد، ^{۲۴} فرمود: «همه بیرون بروید. این دختر نمرده؛ خوابیده است!» ^{۲۵} سرانجام وقتی همه بیرون رفتند، عیسی به داخل اطاق رفته، دست دختر را گرفت، و دختر صحیح و سالم از جای خود برخاست. ^{۲۶} خبر این معجزه در سراسر آن نواحی پیچید.

شفای دو نابینا و یک لال

^{۲۷} وقتی عیسی از خانه آن دختر بیرون می‌آمد، دو مرد نابینا بدنبال او افتاده، فریاد می‌زدند: «ای پسر داود پادشاه، به ما رحم کن.» ^{۲۸} آنان با عیسی وارد خانه‌ای شدند که در آن

توما، متی (باجگیر معروف)، یعقوب (پسر حلفی)، تدی،^۲ شمعون (عضو حزب فدائیان) و یهودا اسخریوطی (کسی که در آخر به عیسی خیانت کرد).^۵ عیسی ایشان را به مأموریت فرستاده، چنین گفت: «نزد غیر یهودیان و سامریان نروید،^۶ بلکه فقط نزد قوم اسرائیل که گوسفندان گمشده خدا هستند، بروید.^۷ بروید و به ایشان خبر دهید که خداوند ملکوت خود را برقرار می‌سازد.^۸ بیماران را شفا دهید، مرده‌ها را زنده کنید، جذامی‌ها را شفا دهید، و ارواح ناپاک را از وجود مردم بیرون کنید. مفت گرفته‌اید، مفت هم بدهید.

^۹ پول با خود برندارید،^{۱۰} حتی کوله‌بار و کفش و لباس اضافی و چوب‌دستی نیز با خود نبرید. زیرا مردمی که به کمکشان می‌شتابید، خوراک و پوشاک شما را فراهم خواهند ساخت.^{۱۱} وقتی وارد شهر یا دهی می‌شوید، سراغ آدم خداشناسی را بگیرید، و تا روزی که آنجا هستید، در خانه او بمانید.^{۱۲} وقتی وارد خانه‌ای می‌شوید، سلام گوئید.^{۱۳} اگر آن خانواده شایسته باشد، برکت سلام شما بر آن خانه قرار خواهد گرفت؛ اگر نباشد، برکت به خودتان باز خواهد گشت.^{۱۴} اگر اهل خانه‌ای یا شهری شما را راه ندادند، گرد و خاک آنجا را نیز به هنگام بازگشت، از پایهایتان بتکانید.^{۱۵} مطمئن باشید که در روز قیامت، وضع مردم فاسد سدوم و عموره خیلی بهتر از وضع آنان خواهد بود.

^{۱۶} من شما را همچون گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم. پس مثل مار، هوشیار باشید و مثل کبوتر، بی‌آزار.^{۱۷} ولی مواظب باشید، زیرا مردم شما را گرفته، به محاکمه خواهند کشید و حتی در عبادتگاه‌ها شما را شلاق خواهند زد.^{۱۸} بلی، شما را بخاطر من، پیش فرماندهان و پادشاهان خواهند برد تا از شما بازجویی کنند. و این برای شما فرصتی خواهد بود تا درباره‌ی من با آنان سخن گوئید و ایشان را آگاه سازید.

^{۱۹} وقتی شما را می‌گیرند، نگران نباشید که موقع بازجویی چه بگوئید، چون کلمات مناسب بموقع به شما عطا خواهد شد.^{۲۰} زیرا این شما نیستید که سخن

می‌گوئید، بلکه روح پدر آسمانی شماست که بوسیله شما سخن خواهد گفت.

^{۲۱} «برادر، برادر خود را و پدر، فرزندش را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر ضد والدین برخاسته، ایشان را خواهند کشت.^{۲۲} همه بخاطر من از شما متفر خواهند شد. ولی از میان شما کسانی نجات خواهند یافت که تا به آخر زحمات را تحمل کنند.

^{۲۳} «هرگاه شما را در شهری اذیت کنند، به شهر دیگر فرار کنید. قبل از اینکه بتوانید به تمام شهرهای اسرائیل بروید، من خواهم آمد.^{۲۴} شاگرد از استاد خود بزرگتر نیست.^{۲۵} شاگرد در سرنوشت استاد خود شریک است و نوکر نیز در سرنوشت اربابش. اگر مرا که سرپرست خانه هستم شیطان بگویند، چقدر بیشتر شما را شیطان خطاب خواهند کرد.^{۲۶} ولی از آنان که شما را تهدید می‌کنند نترسید، زیرا وقت آن خواهد رسید که هر حقیقتی آشکار شود؛ توطئه‌های مخفی آنان نیز برای همه آشکار خواهد شد.

^{۲۷} «سخنانی که اکنون در تاریکی به شما می‌گویم، آنها را در روز روشن به همه اعلام کنید؛ و هر چه در گوش شما می‌گویم، از باهما فریاد کنید.

^{۲۸} «نترسید از کسانی که می‌توانند فقط بدن شما را بکشند ولی نمی‌توانند به روحتان صدمه‌ای بزنند. از خدا بترسید که قادر است هم بدن و هم روح شما را در جهنم هلاک کند.^{۲۹} قیمت دو گنجشک چقدر است؟ خیلی ناچیز. ولی حتی یک گنجشک نیز بدون اطلاع پدر آسمانی شما بر زمین نمی‌افتد.^{۳۰} تمام موهای سر شما نیز حساب شده است.^{۳۱} پس نگران نباشید. در نظر خدا شما خیلی بیشتر از گنجشکهای دنیا ارزش دارید.

^{۳۲} «اگر کسی نزد مردم اعتراف کند که به من ایمان دارد، من نیز از او به نزد پدر آسمانی خود تعریف خواهم نمود.^{۳۳} ولی اگر کسی پیش مردم مراد کند، من هم نزد پدر آسمانی خود، او را رد خواهم نمود.

^{۳۴} «گمان مبرید که آمده‌ام صلح و آرامش را بر زمین برقرار سازم. نه، من آمده‌ام تا شمشیر را برقرار نمایم.^{۳۵} من آمده‌ام تا پسر را از پدر جدا کنم، دختر را از مادر، و عروس را از مادر شوهر.^{۳۶} بطوریکه

به بیابان یهودیه رفته بودید، که بود؟ آیا مردی بود سست چون علف، که از هر وزش بادی بلرزد؟ آیا مردی بود با لباسهای گرانیقیمت؟ کسانی که لباسهای گرانیقیمت می پوشند در قصرها زندگی می کنند، نه در بیابان.^۱ آیا رفته بودید پیامبری را ببینید؟ بلی، به شما می گویم که یحیی از یک پیامبر نیز بزرگتر است.^{۱۰} او همان است که کتاب آسمانی درباره اش می فرماید: من رسول خود را پیش از تو می فرستم تا راه را برایت باز کند.

^{۱۱} «مطمئن باشید در جهان تابحال کسی بزرگتر از یحیی نبوده است؛ با وجود این، کوچکترین شخص در ملکوت خدا از او بزرگتر است.^{۱۲} از وقتی که یحیی به موعظه کردن و غسل تعمید دادن شروع کرد تابحال، ملکوت خداوندی روبه گسترش است و مردان زورآور آن را مورد هجوم قرار می دهند.^{۱۳} زیرا تمام نوشته های تورات و پیامبران، از چیزهایی خبر می دادند که می بایست بعداً اتفاق بیفتد، تا اینکه یحیی ظهور کرد.^{۱۴} اگر بتوانید حقیقت را قبول کنید، باید بگویم که یحیی همان الیاس نبی است که کتاب آسمانی می گوید می بایست بیاید.^{۱۵} گوشه ایتان را خوب باز کنید و به آنچه می گویم توجه کنید.

^{۱۶} «و اما به این مردم چه بگویم؟ مانند کودکانی هستند که در کوچه ها به هنگام بازی، با بی حوصلگی به همبازیهای خود می گویند: ^{۱۷} «نه به ساز ما می رقصید، و نه به نوحه ما گریه می کنید.»^{۱۸} زیرا درباره یحیی که لب به شراب نمی زد و اغلب روزه دار بود، می گوید: ^{۱۹} «دیوانه است.» اما به من که می خورم و می نوشم ایراد می گیرید که پرخور و میگسار و همنشین بدکاران و گناهکاران است. اگر عاقل بودید چنین نمی گفتید و می فهمیدید چرا او چنان می کرد و من چنین.»

سزای بی ایمانی

^{۲۰} آنگاه عیسی شروع کرد به توبیخ مردم شهرهایی که بیشتر معجزاتش را در آنجا انجام داده بود، ولی ایشان بسوی خدا بازگشت نکرده بودند. او فرمود:

دشمنان هر کس، اهل خانه خود او خواهند بود.^{۲۷} اگر پدر و مادر خود را بیش از من دوست بدارید، لایق من نیستید؛ و اگر پسر و دختر خود را بیش از من دوست بدارید، لایق من نیستید.^{۲۸} اگر نخواهید صلیب خود را بردارید و از من پیروی کنید، لایق من نمی باشید.

^{۲۹} «اگر بخواهید جان خود را حفظ کنید، آن را از دست خواهید داد؛ ولی اگر جانتان را بخاطر من از دست بدهید، آن را دوباره بدست خواهید آورد.

^{۳۰} «هر که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و کسی که مرا پذیرفته در واقع خدایی را که مرا فرستاده، پذیرفته است.^{۳۱} هر که پیامبری را بعنوان پیامبر قبول داشته باشد، خود نیز پاداش یک پیامبر را خواهد گرفت و هر که شخص صالحی را بخاطر صالح بودنش بپذیرد، پاداش یک آدم صالح را خواهد گرفت.^{۳۲} و اگر کسی به یکی از کوچکترین شاگردان من، بخاطر اینکه شاگرد من است، حتی یک لیوان آب خنک بدهد، او برای این کارش پاداش خواهد یافت.»

سؤال یحیی از عیسی

پس از آنکه عیسی این احکام را به شاگردانش داد، از آنجا به شهرهای مجاور براه افتاد تا در آنجا نیز مردم را تعلیم دهد و موعظه کند.

^۲ وقتی یحیی پیغمبر در زندان خبر معجزه های عیسی را شنید، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاد تا از او پرسند: ^۳ «آیا تو همان مسیح موعود هستی، یا هنوز باید منتظر آمدن او باشیم؟»

^۴ عیسی در جواب ایشان فرمود: «نزد یحیی بازگردید و آنچه دیدید و شنیدید، برای او بیان کنید که چگونه نابینایان بینا می شوند، لنگ ها راه می روند، جذامی ها شفا می یابند، ناشنواها شنوا می گردند، مرده ها زنده می شوند و فقرا پیغام نجاتبخش خدا را می شنوند.^۵ سپس به او بگویید: خوشابحال کسی که به من شک نکند.»

^۶ وقتی شاگردان یحیی رفتند، عیسی درباره یحیی بامردم سخن گفت و فرمود: «آن مرد که برای دیدنش

^۲ ولی بعضی از فریسی‌ها وقتی این را دیدند، اعتراض‌کنان گفتند: «شاگردان تو قانون مذهبی ما را می‌شکنند. آنان روز شنبه خوشه می‌چینند.»

^۳ عیسی به ایشان گفت: «مگر شما در کتاب آسمانی نخوانده‌اید که وقتی داود پادشاه و دوستانش گرسنه بودند، چه کردند؟^۴ ایشان وارد خانه خدا شدند و نان مقدس را خوردند که فقط کاهنان اجازه داشتند بخورند. کار ایشان نیز قانون‌شکنی بود.^۵ آیا در تورات موسی نخوانده‌اید که چطور کاهنانی که در خانه خدا هستند، اجازه دارند حتی در روز تعطیل شنبه نیز کار کنند؟^۶ اما اینک کسی اینجاست که از خانه خدا هم مهم‌تر است.^۷ خدا در کتاب آسمانی فرموده است: من گوشت قربانی و هدایای شما را نمی‌خواهم. آنچه از شما می‌خواهم این است که رحم و محبت داشته باشید. اگر شما معنی این آیه کتاب آسمانی را می‌دانستید، هیچگاه اینگونه افراد را بی‌سبب محکوم نمی‌کردید؛^۸ چون من، یعنی مسیح، صاحب اختیار روز شنبه نیز می‌باشم.»

^۹ سپس عیسی به عبادتگاه یهود رفت،^{۱۰} و در آنجا مردی را دید که دستش از کار افتاده بود. فریسی‌ها از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز شنبه از نظر دینی جایز است؟» البته آنان این سؤال را مطرح کردند به این امید که بهانه‌ای بدست آورند و دستگیرش کنند.^{۱۱} ولی عیسی چنین جواب داد: «اگر شما فقط یک گوسفند داشته باشید و آن هم روز شنبه در گودالی بیفتد، آیا چون روز شنبه است برای نجاتش، کاری انجام نخواهید داد؟ یقیناً نجاتش خواهید داد!^{۱۲} و ارزش انسان چقدر بیشتر از گوسفندان است. پس در روز شنبه، انجام کار نیک رواست!^{۱۳} آنگاه به آن مرد گفت: «دست را دراز کن.» و وقتی او چنین کرد آن دستش نیز مانند دست دیگرش سالم شد.

^{۱۴} از اینرو فریسی‌ها گرد آمدند و توطئه چیدند تا عیسی را بگیرند و بکشند.^{۱۵} اما عیسی از نقشه آنان باخبر بود.

وقتی از کنیسه بیرون آمد، عده زیادی بدنبال او رفتند. او تمام بیماران ایشان را شفا بخشید؛^{۱۶} ولی

^{۱۷} «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت‌صیدا. اگر معجزه‌هایی که من در کوچه و بازار شما انجام دادم، در صور و صیدون فاسد انجام می‌دادم، اهالی آنجا مدت‌ها قبل، از روی خجالت و پشیمانی پلاس‌پوش و خاکسترنشین می‌شدند و توبه می‌کردند.^{۱۸} مطمئن باشید عاقبت صور و صیدون در روز قیامت خیلی بهتر از شما خواهد بود.^{۱۹} ای کفرناحوم که سر به آسمان کشیده‌ای، عاقبت به جهنم سرنگون خواهی شد چون اگر معجزاتی که من در تو کردم، در سدوم می‌کردم، آن شهر تا بحال باقی مانده بود.^{۲۰} مطمئن باش عاقبت سدوم در روز قیامت بهتر از تو خواهد بود.»

«بیایید نزد من»

^{۲۵} در این هنگام عیسی دعا کرد و گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، شکر می‌کنم که حقیقت را از کسانی که خود را دانا می‌پندارند پنهان ساختی و آن را به کسانی که همچون کودکان ساده‌دلند، آشکار نمودی.^{۲۶} بلی ای پدر، خواست تو چنین بود.

^{۲۷} «پدر آسمانی همه چیز را بدست من سپرده است. فقط پدر آسمانی است که پسرش را می‌شناسد و همینطور پدر آسمانی را فقط پسرش می‌شناسد و کسانی که پسر بخواهد او را به ایشان بشناساند.^{۲۸} ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین، زحمت می‌کشید، نزد من آید و من به شما آرامش خواهم داد.^{۲۹} یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می‌گذارم، سبک است.»

کار کردن در روز تعطیل شنبه

در یکی از آن روزها، عیسی با شاگردان خود از میان مزرعه‌های گندم می‌گذشت.

آن روز، شنبه بود و شنبه روز مقدس و تعطیل مذهبی یهودیان بود. شاگردان عیسی که گرسنه بودند، شروع کردند به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن دانه‌های آن.

را بیرون کرد. ^{۳۰} هرکس به من کمک نمی‌کند، به من ضرر می‌رساند.

^{۳۱} «اگر کسی حتی به من کفر بگوید و یا گناه دیگری مرتکب شود، امکان بخشایش او وجود دارد؛ اما بی‌حرمتی به روح‌القدس هیچگاه بخشیده نخواهد شد، نه در این دنیا و نه در آن دنیا.

^{۳۲} «درخت را باید از میوه‌اش شناخت. درخت خوب، میوه خوب می‌دهد؛ و درخت بد، میوه بد. ^{۳۳} ای مارها، شما که باطنتان اینقدر بد است، چگونه می‌توانید سخنان نیکو و درست بر زبان بیاورید؟ زیرا سخنان انسان، نشان دهنده باطن اوست. ^{۳۵} از سخنان انسان نیک می‌توان پی‌برد که در باطن او اندوخته‌ای نیکو وجود دارد؛ همچنین سخنان انسان بدذات نیز از اندوخته بد دل او خبر می‌دهد. ^{۳۶} این رانیز به شما بگویم که برای هر سخن بیهوده، باید در روز داوری به خدا جواب بدهید. ^{۳۷} پس گفته‌های شما، از حالا سرنوشت شما را تعیین می‌کنند، چون بوسیله سخنانتان یا تبرئه می‌شوید یا محکوم.»

علمای دین یهود معجزه می‌خواهند

^{۳۸} روزی علمای دین یهود، که عده‌ای فریسی نیز در میانشان بودند، نزد عیسی آمدند و از او معجزه‌ای خواستند تا ثابت کند که مسیح موعود است.

^{۳۹} «اما عیسی به ایشان جواب داد: «فقط مردم بدکار و بی‌ایمان طالب معجزات بیشتر می‌باشند. اما معجزه دیگری به شما نشان داده نمی‌شود بجز معجزه یونس نبی. زیرا همانطور که یونس سه شبانه روز در شکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند. ^{۴۱} در روز داوری، مردم نینوا برضد شما قیام کرده، شما را محکوم خواهند نمود، زیرا ایشان با شنیدن موعظه یونس توبه کردند، ولی اکنون که شخصی بزرگتر از یونس در اینجا ایستاده است، به او گوش نمی‌دهید. ^{۴۲} ملکه سبا نیز در روز داوری برضد شما ایستاده، شما را محکوم خواهد کرد، چون او از راه دور برای شنیدن سخنان حکیمانه سلیمان به سرزمین او آمد، در حالی که اکنون شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا ایستاده است و

ایشان را قدغن فرمود تا درباره معجزات او با کسی سخن نگویند. ^{۳۷} و این در واقع، پیشگویی اشعای نبی را به انجام رساند، که می‌فرماید:

^{۳۸} «ایسن است بنده من که او را برگزیده‌ام. او محبوب من است و مایه شادی من. من او را از روح خود پر می‌سازم تا قومها را داوری کند. ^{۳۹} نه می‌جنگد و نه فریاد می‌کشد، و نه صدایش را کسی می‌شنود. ^{۴۰} شخص ضعیف را از پای در نمی‌آورد و امید مردم را، هر قدر نیز که کوچک باشد از بین نمی‌برد. با پیروزی خود، به تمام بی‌عدالتی‌ها خاتمه خواهد داد، ^{۴۱} و مایه امید تمام قومها خواهد بود.»

تهمت ناروا به عیسی

^{۴۲} سپس دیوانه‌ای را نزد عیسی آوردند که هم کور بود و هم لال. عیسی او را شفا داد، بطوری که او توانست هم سخن بگوید و هم ببیند. ^{۴۳} مردم همه تعجب کردند و گفتند: «گویا این عیسی، همان مسیح موعود است؟»

^{۴۴} ولی هنگامی که خبر این معجزه به گوش فریسیان رسید، گفتند: «عیسی به این دلیل می‌تواند ارواح ناپاک را از مردم بیرون کند که خودش شیطان و رئیس دیوهاست.»

^{۴۵} عیسی که فکر ایشان را درک می‌کرد، فرمود: «هر حکومتی که به دسته‌های مخالف تقسیم شود، نابودی آن حتمی است؛ و همچنین، شهر یا خانه‌ای که تقسیم شود، برقرار نخواهد ماند. ^{۴۶} حال چگونه ممکن است شیطان بخواند شیطان را بیرون کند؟ زیرا این کار باعث نابودی حکومتش خواهد شد. ^{۴۷} اگر شما معتقدید که من با نیروی شیطانی ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، پس هم مسلکان شما با چه نیرویی آنها را بیرون می‌کنند؟ آنان خودشان جواب این تهمت شما را می‌دهند.»

^{۴۸} «ولی اگر من بوسیله روح خدا، ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، پس بدانید که ملکوت خداوند در میان شما آغاز شده است. ^{۴۹} کسی نمی‌تواند حکومت را از چنگ شیطان بیرون بکشد، مگر اینکه نخست او را ببندد. فقط در این صورت می‌شود روح‌های شیطانی

را بیرون کرد. ^{۲۰} هرکس به من کمک نمی‌کند، به من ضرر می‌رساند.

^{۳۱، ۳۲} «اگر کسی حتی به من کفر بگوید و یا گناه دیگری مرتکب شود، امکان بخشایش او وجود دارد؛ اما بی‌هرمتی به روح‌القدس هیچگاه بخشیده نخواهد شد، نه در این دنیا و نه در آن دنیا.

^{۳۳} «درخت را باید از میوه‌اش شناخت. درخت خوب، میوه خوب می‌دهد؛ و درخت بد، میوه بد. ^{۳۴} ای مارها، شما که باطنتان اینقدر بد است، چگونه می‌توانید سخنان نیکو و درست بر زبان بیاورید؟ زیرا سخنان انسان، نشان دهنده باطن اوست. ^{۳۵} از سخنان انسان نیک می‌توان پی‌برد که در باطن او اندوخته‌ای نیکو وجود دارد؛ همچنین سخنان انسان بد ذات نیز از اندوخته بد دل او خبر می‌دهد. ^{۳۶} این رانیز به شما بگویم که برای هر سخن بیهوده، باید در روز داوری به خدا جواب بدهید. ^{۳۷} پس گفته‌های شما، از حالا سرنوشت شما را تعیین می‌کنند، چون بوسیله سخنانتان یا تبرئه می‌شوید یا محکوم.»

علمای دین یهود معجزه می‌خواهند

^{۳۸} روزی علمای دین یهود، که عده‌ای فریسی نیز در میانشان بودند، نزد عیسی آمدند و از او معجزه‌ای خواستند تا ثابت کند که مسیح موعود است.

^{۳۹، ۴۰} اما عیسی به ایشان جواب داد: «فقط مردم بدکار و بی‌ایمان طالب معجزات بیشتر می‌باشند. اما معجزه دیگری به شما نشان داده نمی‌شود بجز معجزه یونس نبی. زیرا همانطور که یونس سه شبانه روز در شکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند. ^{۴۱} در روز داوری، مردم نینوا برضد شما قیام کرده، شما را محکوم خواهند نمود، زیرا ایشان با شنیدن موعظه یونس توبه کردند، ولی اکنون که شخصی بزرگتر از یونس در اینجا ایستاده است، به او گوش نمی‌دهید. ^{۴۲} ملکه سبا نیز در روز داوری برضد شما ایستاده، شما را محکوم خواهد کرد، چون او از راه دور برای شنیدن سخنان حکیمانه سلیمان به سرزمین او آمد، در حالی که اکنون شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا ایستاده است و

ایشان را قدغن فرمود تا درباره معجزات او با کسی سخن نگویند. ^{۱۷} و این در واقع، پیشگویی اشعیای نبی را به انجام رساند، که می‌فرماید:

^{۱۸} «این است بنده من که او را برگزیده‌ام. او محبوب من است و مایه شادی من. من او را از روح خود پر می‌سازم تا قومها را داوری کند. ^{۱۹} نه می‌جنگد و نه فریاد می‌کشد، و نه صدایش را کسی می‌شنود. ^{۲۰} شخص ضعیف را از پای در نمی‌آورد و امید مردم را، هر قدر نیز که کوچک باشد از بین نمی‌برد. با پیروزی خود، به تمام بی‌عدالتی‌ها خاتمه خواهد داد، ^{۲۱} و مایه امید تمام قومها خواهد بود.

تهمت ناروا به عیسی

^{۲۲} سپس دیوانه‌ای را نزد عیسی آوردند که هم کور بود و هم لال. عیسی او را شفا داد، بطوری که او توانست هم سخن بگوید و هم بیند. ^{۲۳} مردم همه تعجب کردند و گفتند: «گویا این عیسی، همان مسیح موعود است؟»

^{۲۴} ولی هنگامی که خبر این معجزه به گوش فریسیان رسید، گفتند: «عیسی به این دلیل می‌تواند ارواح ناپاک را از مردم بیرون کند که خودش شیطان و رئیس دیوهاست.»

^{۲۵} عیسی که فکر ایشان را درک می‌کرد، فرمود: «هر حکومتی که به دسته‌های مخالف تقسیم شود، نابودی آن حتمی است؛ و همچنین، شهر یا خانه‌ای که تقسیم شود، برقرار نخواهد ماند. ^{۲۶} حال چگونه ممکن است شیطان بخواند شیطان را بیرون کند؟ زیرا این کار باعث نابودی حکومتش خواهد شد. ^{۲۷} اگر شما معتقدید که من با نیروی شیطانی ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، پس هم مسلکان شما با چه نیرویی آنها را بیرون می‌کنند؟ آنان خودشان جواب این تهمت شما را می‌دهند.

^{۲۸} ولی اگر من بوسیله روح خدا، ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، پس بدانید که ملکوت خداوند در میان شما آغاز شده است. ^{۲۹} کسی نمی‌تواند حکومت را از چنگ شیطان بیرون بکشد، مگر اینکه نخست او را ببندد. فقط در این صورت می‌شود روح‌های شیطانی

خارها خفه شد. ^۸ ولی مقداری از این تخمها روی خاک خوب افتاد، و از هر تخم سی، شصت و حتی صد تخم دیگر بدست آمد. ^۹ اگر گوش شنوا دارید، خوب گوش دهید!

^{۱۰} در این موقع شاگردان، نزد او آمدند و از او پرسیدند: «چرا همیشه حکایت‌هایی تعریف می‌کنید که درکشان مشکل است؟»

^{۱۱} عیسی به ایشان فرمود: «قدرت درک اسرار ملکوت خدا فقط به شما عطا شده، و به دیگران چنین درکی بخشیده نشده است.»

^{۱۲} سپس به ایشان گفت: «به کسی که دارد، باز هم داده می‌شود، تا آنچه دارد زیاد شود. ولی از کسی که چیزی ندارد، آن مقدار کمی هم که دارد گرفته می‌شود. به همین دلیل است که من این حکایتها را می‌گویم تا مردم بشنوند و ببینند ولی نفهمند. ^{۱۳} در کتاب اشعای نبی درباره این مردم پیشگویی شده که: ایشان می‌شنوند ولی نمی‌فهمند، نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند. ^{۱۵} زیرا فکر ایشان از کار افتاده، گوشه‌ایشان سنگین شده، و چشمانشان بسته شده است. و گرنه می‌دیدند و می‌شنیدند و می‌فهمیدند، و بسوی خدا باز می‌گشتند تا خدا آنان را شفا بخشد.»

^{۱۴} «اما خوشبختانه شما که چشمانتان می‌بینند و گوشه‌ایتان می‌شنوند. ^{۱۷} بسیاری از پیغمبران و مردان خدا آرزو داشتند چیزی را که شما می‌بینید، ببینند، و آنچه را که می‌شنوید، بشنوند، ولی نتوانستند.»

^{۱۸} «اکنون معنی حکایت برزگر را برای شما بیان می‌کنم: ^{۱۹} گذرگاه کشتزار که تخمها بر آن افتاد، دل سخت کسی را نشان می‌دهد که گر چه مژده ملکوت خداوند را می‌شنود، ولی آن را درک نمی‌کند. در همان حال، شیطان سر می‌رسد و تخمها را از قلب او می‌رباید.»

^{۲۰} «خاکی که زیرش سنگ بود، دل کسی را نشان می‌دهد که تا پیغام خدا را می‌شنود فوراً با شادی آن را قبول می‌کند، ^{۲۱} ولی چون آن را عمیقاً درک نکرده است، در دل او ریشه‌ای نمی‌دواند و به محض اینکه آزار و اذیتی بخاطر ایمانش می‌بیند، شور و حرارت خود را از دست می‌دهد و از ایمان

شما به سخنان او توجهی نمی‌کنید.

^{۲۳، ۲۴، ۲۵} «این قوم بدکار مثل کسی است که دچار روح ناپاک شده باشد. زیرا وقتی روح ناپاک از وجود چنین شخصی خارج می‌شود، برای مدتی به بیابانها می‌رود تا جای راحتی پیدا کند. ولی جایی نمی‌یابد و دوباره به سراغ آن شخص می‌آید و قلب او را پاک، ولی خالی می‌بیند. پس هفت روح خبیث‌تر از خودش را یافته، با هم وارد وجود آن شخص می‌شوند و در آنجا می‌مانند. در نتیجه، وضع این شخص بدتر از اولش می‌شود.»

^{۲۶، ۲۷} در همان حال که عیسی در آن خانه این سخنان را برای مردم بیان می‌کرد، مادر و برادرانش بیرون منتظر او ایستاده بودند. پس یک نفر برای عیسی پیغام آورد و گفت: «مادر و برادرانت بیرون منتظر تو می‌باشند.»

^{۲۸} عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کیستند؟» ^{۲۹} سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: «اینها هستند مادر و برادران من. ^{۵۰} هر که از پدر آسمانی من اطاعت کند، برادر، خواهر و مادر من است.»

حکایت کشاورز

۱۳ در همان روز، عیسی از خانه خارج شد و به کنار دریا رفت. ^{۳۰} چیزی نگذشت که عده زیادی دور او جمع شدند. او نیز سوار قایق شد و در حالیکه همه در ساحل ایستاده بودند، به تعلیم ایشان پرداخت. در حین تعلیم، حکایت‌های بسیاری برای ایشان تعریف کرد، که یکی از آنها این چنین بود:

«کشاورزی در مزرعه‌اش تخم می‌کاشت. ^۲ همین طور که تخمها را به اطراف می‌پاشید، بعضی در گذرگاه کشتزار افتاد. پرنده‌ها آمدند و آنها را خوردند. ^۵ بعضی روی خاکی افتاد که زیرش سنگ بود. تخمها روی آن خاک کم عمق، خیلی زود سبز شدند. ^۶ ولی وقتی خورشید سوزان بر آنها تابید، همه سوختند و از بین رفتند، چون ریشه عمیقی نداشتند. ^۷ بعضی از تخمها لابلای خارها افتاد. خارها و تخمها با هم رشد کردند و ساقه‌های جوان گیاه زیر فشار

بوته‌های دیگر بزرگتر شده، به اندازه یک درخت می‌شود، بطوری که پرنده‌ها می‌آیند و در لابلای شاخه‌هایش لانه می‌کنند.^{۲۲} این مثل را نیز گفت:

«می‌توان آنچه را که در ملکوت خداوند روی می‌دهد، به زنی تشبیه کرد که نان می‌پزد. او یک پیمانه آرد برمی‌دارد و با خمیرمایه مخلوط می‌کند تا خمیر ور بیاید.»

^{۲۵، ۲۶} عیسی برای بیان مقصود خود همیشه از این نوع امثال و حکایات استفاده می‌کرد؛ و این چیزی بود که انبیاء نیز پیشگویی کرده بودند. پس هرگاه برای مردم سخن می‌گفت، متکی نیز می‌آورد. زیرا در کتاب آسمانی پیشگویی شده بود که: «من با مثل و حکایت سخن خواهم گفت و اسراری را بیان خواهم نمود که از زمان آفرینش دنیا تا حال پوشیده مانده است.»

^{۲۶} پس از آن، عیسی از نزد جماعت به خانه رفت. آنگاه شاگردانش از او تقاضا کردند که معنی حکایت گندم و علف هرز را برای ایشان بیان کند. ^{۲۷} عیسی فرمود: «بسیار خوب. من همان کسی هستم که تخم خوب در مزرعه می‌کارد. ^{۲۸} مزرعه نیز این دنیاست و تخمهای خوب آنانی هستند که پیرو ملکوت خداوند می‌باشند، و علفهای هرز پیروان شیطانند.»

^{۲۹} دشمنی که علفهای هرز را لابلای گندمها کاشت، شیطان است. فصل درو، آخر زمان است، و دروگرا، فرشته‌ها می‌باشند.

^{۲۰} همانطور که در این حکایت، علفهای هرز را دسته کردند و سوزاندند، در آخر زمان نیز همینطور خواهد شد. ^{۲۱} من فرشتگان خود را خواهم فرستاد تا هر چیزی را که باعث لغزش می‌شود و هر انسان بدکاری را از ملکوت خداوند جدا کنند، ^{۲۲} و آنها را در کوره آتش بریزند و بسوزانند، جایی که گریه و فشار دندان بر دندان است. ^{۲۳} در آن زمان، انسانهای نیک در ملکوت پدرم خدا، همچون خورشید خواهند درخشید. اگر گوش شنوا دارید، خوب گوش دهید.»

برمی‌گردد. ^{۲۲} زمینی که از خارها پوشیده شده بود، حالت کسی را نشان می‌دهد که پیغام را می‌شنود ولی نگرانیهای زندگی و عشق به پول، کلام خدا را در او خفه می‌کنند، و او نمی‌تواند خدمت مؤثری برای خدا انجام دهد. ^{۲۳} و اما زمین خوب دل کسی را نشان می‌دهد که به پیغام خدا گوش می‌دهد و آن را می‌فهمد و به دیگران نیز می‌رساند و سی، شصت و حتی صد نفر به آن ایمان می‌آورند.»

در این دنیا، خوبی و بدی با هم رشد می‌کنند

^{۲۴} عیسی مثل دیگری به این شرح برای ایشان آورد:

«آنچه در ملکوت خداوند روی می‌دهد، مانند ماجرای آن شخصی است که در مزرعه خود تخم خوب کاشته بود. ^{۲۵} یک شب وقتی او خوابیده بود، دشمن او آمد و لابلای تخم گندم، علف هرز کاشت و رفت. ^{۲۶} وقتی گندم رشد کرد و خوشه داد، علف هرز هم با آن بالا آمد.»

^{۲۷} «کارگران او آمدند و به او خبر دادند که: آقا، این مزرعه که شما تخم خوب در آن کاشتید، پر از علف هرز شده است.»

^{۲۸} «جواب داد: این کار دشمن است. گفتند: می‌خواهید برویم علفهای هرز را از خاک بیرون بکشیم؟»

^{۲۹} «جواب داد: نه! نه! این کار را نکنید. ممکن است هنگام درآوردن آنها، گندمها نیز از ریشه در بیایند. ^{۳۰} بگذارید تا وقت درو، هر دو با هم رشد کنند، آنگاه به دروگرا خواهم گفت علف هرز را دسته کنند و بسوزانند و گندم را در انبار ذخیره نمایند.»

ملکوت خدا رشد می‌کند و وسیع می‌شود

^{۳۱، ۳۲} عیسی باز مثل دیگری برای ایشان آورد: «ملکوت خدا مانند دانه ریز خردل است که در مزرعه‌ای کاشته شده باشد. دانه خردل کوچکترین دانه‌هاست؛ با وجود این، وقتی رشد می‌کند از تمام

چند حکایت دیگر درباره ملکوت
خداوند

۲۴ ملکوت خدا مانند گنجی است که مردی در یک مزرعه پیدا کرد و دوباره آن را زیر خاک پنهان نمود و از ذوق آن، رفت و هر چه داشت فروخت تا پول کافی بدست آورد و آن مزرعه را بخرد و صاحب آن گنج شود.

۲۵ «ملکوت خدا را می توان بگونه ای دیگر نیز توصیف کرد. یک تاجر مروارید، در جستجوی مرواریدهای مرغوب بود. ۲۶ سرانجام وقتی به مروارید با ارزشی دست یافت، رفت و هر چه داشت فروخت تا آن را بخرد.»

۲۸، ۲۷ «باز می توان ملکوت خدا را اینچنین توصیف کرد. ماهیگیران تور ماهیگیری را داخل آب می اندازند و انواع گوناگون ماهی در تورشان جمع می شود. سپس آن را به ساحل می کشند و ماهیهای خوب را از بد جدا می کنند و خوبیها را در ظرف می ریزند و بدها را دور می اندازند. ۲۹ در آخر دنیا نیز همینطور خواهد شد. فرشته ها آمده، انسانهای خوب را از بد جدا خواهند کرد؛ ۵۰ انسانهای بد را داخل آتش خواهند افکند که در آنجا گریه خواهد بود و فشار دندانها بر هم. ۵۱ درک می کنید چه می گویم؟»
شاگردانش جواب دادند: «بلی.»

۵۲ «آنگاه عیسی ادامه داد: «کسانی که در شریعت موسی استاندند و حال شاگرد من شده اند، از دو گنج کهنه و نو برخوردارند. گنج کهنه، تورات است و گنج نو، انجیل.»

همشهریهای عیسی به او ایمان نمی آورند ۵۳، ۵۲ پس از بیان این حکایات، عیسی به شهر ناصره بازگشت و در عبادتگاهها به تعلیم مردم پرداخت. مردم از این همه حکمت و معجزه ای که از او می دیدند در حیرت افتادند و گفتند: ۵۵ «چگونه چنین امری امکان دارد؟ او پسر یک نجار است. مادرش مریم را می شناسیم، برادرانش نیز یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا می باشند. ۵۶ خواهرانش نیز همین جا زندگی می کنند. پس این چیزها را از کجا

آموخته است؟» ۵۷ به این ترتیب به سخنانش اعتنایی نکردند.

پس عیسی به ایشان گفت: «پیامبر همه جا مورد احترام مردم است، جز در وطن خود و بین هموطنان خویش.» ۵۸ از اینرو، به علت بی ایمانی ایشان، معجزات زیادی در آنجا بعمل نیاورد.

وجدان ناراحت هیروودیس پادشاه

۱۴ وقتی «هیروودیس» پادشاه از معجزات عیسی اطلاع حاصل کرد، ۲ به افراد خود گفت: «بی شک، این همان یحیی پیامبر است که زنده شده، و به همین دلیل است که می تواند معجزه نماید.» ۳ زیرا هیروودیس، بنا به اصرار همسرش «هیروودیا» که قبلاً زن برادرش «فیلیپ» بود، یحیی را گرفته و در زندان به زنجیر کشیده بود، ۴ به این علت که یحیی به هیروودیس گفته بود که ازدواج با زن برادرش خطاست. ۵ هیروودیس نیز قصد داشت یحیی را بکشد ولی از شورش مردم می ترسید، چون او را نمی دانستند.

۶ اما در جشن میلاد هیروودیس، دختر هیروودیا رقصید و رقص او هیروودیس را بسیار شاد کرد، ۷ بطوریکه برای او قسم خورد که هر چه بخواهد برایش انجام دهد. ۸ دختر هیروودیا نیز به توصیه مادرش، درخواست کرد که سر یحیی در یک سینی به او داده شود.

۹ پادشاه از این تقاضا سخت رنجیده خاطر گشت اما چون در حضور همه قسم خورده بود، دستور داد تقاضای او را بجا آورند.

۱۰ پس در زندان، سر یحیی را از تن جدا کرده، ۱۱ در یک سینی آوردند و تقدیم دختر کردند، دختر نیز آن را نزد مادرش برد.

۱۲ آنگاه شاگردان یحیی آمدند و بدن او را برده، بخاک سپردند، و پیش عیسی رفته، جریان را به او اطلاع دادند.

۱۳ وقتی عیسی از این امر اطلاع یافت، به تنهایی سوار قایق شد و به جای دور افتاده ای رفت.

هستم، نترسید. ۲۸ پطرس جواب داد: «ای سرور، اگر حقیقتاً شما هستید، دستور فرمایید من هم روی آب راه بروم و پیش شما بیایم.»

۲۹ عیسی فرمود: «بسیار خوب، بیا!»

پس پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب راه افتاده، بطرف عیسی رفت. ۳۰ اما وقتی به اطراف نگاه کرد و موجهای بلند را دید، به وحشت افتاد و شروع کرد به فرو رفتن در آب. پس فریاد زد: «سرورم، مرا نجات دهید!»

۳۱ عیسی فوری دست خود را دراز کرد و او را بیرون کشید و فرمود: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟» ۳۲ وقتی سوار قایق شدند، باد قطع شد. ۳۳ سایرین که خشکشان زده بود، او را پرستش کرده، به پای او افتادند و گفتند: «واقعاً که شما فرزند خدایید.»

۳۴ در ساحل «جنیسارت»، وقتی از قایق پیاده شدند، ۳۵ خبر ورود ایشان بسرعت در شهر پیچید، و دیری نگذشت که اهالی آن منطقه به تمام آن نواحی خبر فرستادند تا بیمارانشان را نزد عیسی آورده، شفا یابند. ۳۶ بیماران از او التماس کردند که اجازه دهد فقط دست به دامن ردایش بزنند؛ و دست هر کس به دامن او می‌رسید، شفا می‌یافت.

احکام خدا یا آداب و رسوم انسان

در این هنگام عده‌ای از فریسیان و علمای دین از اورشلیم آمدند تا عیسی را با ۱۵ سؤالات خود به دام بیندازند. ایشان سؤالی طرح کرده، پرسیدند: «چرا شاگردان شما آداب و رسومی را که از اجداد ما به ما رسیده است، نادیده می‌گیرند و پیش از خوردن غذا، دستهایشان را آب نمی‌کشند؟»

۳ عیسی جواب داد: «چرا خود شما برای اینکه آداب و رسوم گذشته خود را حفظ کنید، احکام خدا را زیر پا می‌گذارید؟ ۲ مثلاً یکی از احکام خدا این است که پدر و مادر خود را احترام کنید و هر که پدر و مادر خود را ناسزا گوید، کشته شود. ۴ اما شما به مردم می‌گویید: حتی اگر پدر و مادرتان محتاج باشند، مبلفی را که باید خرج ایشان کنید، می‌توانید وقف

عیسی جماعت گرسنه را سیر می‌کند اما مردم دیدند که عیسی کجا می‌رود. پس از دهات خود براه افتاده، از راه خشکی بدنبال او رفتند. ۱۲ وقتی عیسی از بیابان باز می‌گشت، با ازدحام جمعیتی روبرو شد که منتظرش بودند؛ و با دیدن ایشان دلش سوخت و بیمارانی را که در بین جمعیت بودند شفا داد.

۱۵ عصر آن روز، شاگردان نزد او آمده، گفتند: «اکنون دیر وقت است و در این بیابان خوراک یافت نمی‌شود. پس این مردم را مرخص فرما تا به دهات رفته، برای خود نان بخرند.»

۱۶ عیسی جواب داد: «لازم نیست بروند. شما به ایشان خوراک دهید.»

۱۷ با تعجب گفتند: «چگونه ممکن است؟ ما بجز پنج نان و دو ماهی، چیز دیگری نداریم!»

۱۸ عیسی فرمود: «آنها را به من بدهید!»

۱۹ سپس به مردم گفت که بر روی سبزه بنشینند، و نان و ماهی را برداشت، به آسمان نگاه کرد و از خداوند خواست تا آن را برکت دهد. سپس نانها را تکه تکه کرد و به شاگردانش داد تا به مردم بدهند. ۲۰ همه خوردند و سیر شدند. وقتی خورده نانها را جمع کردند، دوازده سبد پر شد. ۲۱ فقط تعداد مردها در میان آن جماعت، پنج هزار نفر بود.

عیسی روی دریاچه راه می‌رود

۲۲ بلافاصله پس از آن، عیسی به شاگردانش فرمود که سوار قایق شده، به آنطرف دریاچه بروند. اما او خود همان جا ماند تا مردم را روانه خانه و کاشانه‌شان نماید.

۲۳ و ۲۴ پس از آن، عیسی برفراز تپه‌ای رفت تا به دعا پردازد. شب فرارسید و شاگردانش در دریاچه دچار زحمت شدند، زیرا باد مخالف تند بود و قایق پیش نمی‌رفت. ۲۵ اما نزدیک ساعت چهار صبح، عیسی در حالی که روی آب راه می‌رفت، به آنها نزدیک شد. ۲۶ ایشان از ترس فریاد برآوردند، چون گمان کردند که روحی می‌بینند. ۲۷ اما عیسی بی‌درنگ ایشان را صدا زده، گفت: «جرات داشته باشید، من خودم